

متقی زکی، س مد مرتضی نجفی، که خواهرزاده س مد بحر العلوم را داشت و در سفر و حضر، همراه س مد و مواظب خدمات داخلی و خارجی ا شان بود، فرمود: در سفر ز سارت سامرا با ا شان بودم. حجره ای بود که علامه تنها در آن جا می خوابد. من ز حجره ای داشتم که متصل به اتاق ا شان بود و کاملاً مواظب بودم که شب و روز آن جناب را خدمت کنم.

شبها مردم نزد آن مرحوم جمع می شدند، تا آن که مقداری از شب می گذشت. شبی بر حسب عادت خود نشست، و مردم نزد او جمع شدند، اما د اند گو ا آن شب حضور مردم را نمی پسندد و دوست دارد خلوت کند.

با هر کس سخن می گفت، معلوم می شد که عجله دارد.

کم کم مردم رفتند و جز من کسی باقی نماند.

به من ز امر فرمود که خارج شوم.

من هم به حجره خود رفتم، ولی در حالت س مد فکر می کردم و خواب از چشمم رفته بود.

کمی صبر کردم، آنگاه مخفانه برون آمدم تا از حالش جو ا شوم.

د مد درب حجره اش بسته است.

از شکاف در نگاه کردم، د مد چراغ به حال خود روشن است، ولی کسی در حجره نیست.

داخل اتاق شدم و از وضع آن فهم د مد که امشب س مد نخواهد بده است.

لذا به خاطر مخفی کاری با پای برهنه در جستجوی س مد براه افتادم، ابتدا داخل صحن شریف عسکرین (ع)

شدم، د مد درهای حرم بسته است.

در اطراف و خارج حرم تفحص کردم، ولی باز اثری نداشت.

داخل صحن سرداب مقدس شدم، د مد درها باز است.

از پله های آن آهسته پا ن رفتم و مواظب بودم هیچ صدای از خود بروز ندهم.

در آن جا از گوشه سرداب همه ای شن د مد که گو ا کسی با د گری سخن می گو د، اما کلمات را تشخیص نمی دادم.

تا آن که سه ا چهار پله ماند و من در نهایت آهستگی می رفتم.

ناگاه صدای س مد از آن جا بلند شد که ای س مد مرتضی چه می کنی و چرا از حجره ات برون آمده ای؟ در جای

خود م بخوب شدم و متحیر بودم که چه کنم.

تصمیم گرفتم که تا مرا ند بده، برگردم، ولی به خود گفتم، چطور می خواهی آمدنت را از کسی که تو را بدون

د ند شناخته است، بیوشانی؟ لذا جوابی را با معذرت خواهی به س مد دادم و در ب ن عذرخواهی از پله ها پا ن رفتم

، تا به جای رس د مد که گوشه سرداب مشاهده می شد.

س مد را د مد که تنهارو به قبله ا ستاده و کس د گری د ده نمی شود.

فهم د مد که او باغبان از انظار حضرت بقه الله ارواحنا فداه سخن می گفت

کمال الدین ج 2، ص 149، س 31